

بحث وحدت در میان نیروهای «چپ» افغانی

در روز های آغازین جنگ جهانی دوم، باری انشتاین نوشت: « زنده گی در جهان هر روز تحمل ناپذیر تر میشود. نی تنها بعلت اینکه عده ای رنج و عذاب می آفرینند، بل بخاطر آنکه دیگران می بینند و در مقابل، هیچ اقدامی نمیکنند»

امروز، در سرزمین افغانها، ظلم و بیداد از خط تحمل پذیری گذشته است. اما نیرو های داد خواه کشور خوشبختانه میگویند که نظاره گر نیستند. میخواهند اقدام کنند. اما چگونه؟ راه حل کدام است؟

در رابطه با مسایل و حل آنها نویسنده سرمایه مینویسد: « بشر مسأله را که حل نداشته باشد هیچگاه در برابر خود قرار نمیدهد.» (ایدیولوژی آلمانی). معنی این گفته داهیانه این است که پدیده ها شرایط تاریخی ظهور خود را دارند. هرگاه مسأله برای بشر ایجاد میشود به این مفهوم است که شرایط ذهنی و عینی حل آن قبلاً آماده شده اند. بناً راه رسیدن به «حل» را باید جستجو کرد.

بر مبنای این بینش علمی، نهضت آینده افغانستان در آخرین کنفرانس خود در راستای دستیابی به راه حل مسأله ای که در برابر نیرو های چپ دموکراتیک و داد خواه کشور در رابطه با مسایل کنونی جامعه افغانی قرار دارد چنین پیشنهاد کرد: « نهضت آینده افغانستان وحدت نیروهای چپ و دموکراتیک جامعه افغانی را وسیله مهم رسیدن به آرمانهای مردم افغانستان پنداشته بخاطر تحقق عملی آن، مساعی بخرچ میدهد.» تازه سایر عناصر و سازمانهای دموکراتیک و دادخواه کشور هم ابراز میدارند که یگانه راه گذار از وضع توانفرسای کنونی کشور، در تأمین وحدت نیروهای چپ، ملی، مترقی و دموکراتیک افغانی، در یک سازمان بزرگ سیاسی نهفته است که بتواند « شامل وضعیت سیاسی » کشور شود.

پس چرا وحدت صورت نمی پذیرد؟ تا آنجا که مربوط به ضرورت مسأله وحدت است، شرایط ذهنی آن نزد همه از دیر به اینطرف آماده شده اند. آنچه باقی مانده است، تعیین سرشت و ماهیت این سازمان بزرگ است.

مسئلاً یک سازمان سیاسی با وظایفی که در جامعه در برابر خود قرار میدهد ماهیت خود را تعیین میکند. نهضت آینده افغانستان ماهیت این سازمان بزرگ را مستقل، دموکراتیک، دگرگون‌ساز و متعلق به اقشار زحمتکش جامعه افغانی انگاشته می‌افزاید هر گونه وابستگی آنرا به بیراهه کشانیده دوام سلطه ارتجاع و پی‌آمدهای رنج‌افزای آنرا در زنده‌گی زحمتکشان طولانی‌تر می‌سازد. لذا برای رسیدن به همین آرمان سترگ یعنی پایه‌گذاری سازمان (حزب) مربوط به دنیای کار، پیوسته مبارزه می‌کند. ولی عده‌یی از گروه‌های دموکرات و دادخواه ادعا دارند که از طریق رخنه در دستگاه دولت ارتجاعی (که ناگزیر وابستگی به دولت را مفروض میدارد) میتوانند وضع زنده‌گی زحمتکشان کشور را بهبود بخشند. اما هیچگاه توضیح نمیدهند که چگونه؟ تا آنجا که تاریخ گواهی میدهد، آوردن بهبود در دنیای کار، توسط یک سازمان سیاسی، تنها از طریق احراز مراکز قدرت (اجرایی، تقنینی، قضایی) میسر است. نی از طریق پله‌های پایینی که یک یا چند فرد دادخواه در آن رخنه کنند. درست است که نظام‌های ارتجاعی وقتی به «عصای اجتماعی» ضرورت داشته باشند مؤقتاً با نیروهای دموکراتیک به اصطلاح سر موافقت می‌جانبانند اما به مجردیکه از وجود آنها بی‌نیاز شدند نه تنها آنها را در کنار خود نمی‌گذارند حتی مشروعیت آنها را زیر سوال برده و از خواسته‌های شان نفرت نشان میدهند. ولی تنها و تنها به مقاومت سرسختانه نیروهای چپ که از پشتیبانی توده‌های بزرگ بر خوردار باشد تمکین میکنند و بس.

تاریخ سیاسی کشورهای اروپایی مملو از چنین برخوردهای حاکمیت‌های ارتجاعی و امپریالیستی در برابر نیروهای چپ دموکراتیک کشورهای شان است. در اینجا یکی دو مثال تاریخی را یاد آوری میکنم تا اذهان رفقای که در بحث‌ها در باره وحدت شرکت میکنند، روشنتر باشند:

وقتی شبه جزیره ایتالیا به تاریخ ۲۵ اپریل ۱۹۴۵ از چنبره آلمان هیتلری و فاشیزم رهایی یافت مربوط به بلاک غرب شده، قوت‌های نظامی ایالات متحده و انگلیس در آنجا مستقر شدند. اما چون حزب کمونیست ایتالیا در تمام دوران جنگ درفش مبارزه ملی ضد فاشیستی را در دست داشت، بعد از ختم جنگ بحیث بزرگترین و نیرومندترین حزب در جامعه ایتالیا عرض اندام کرد. تعداد اعضای آن بیش از یک میلیون و هژمونی آن جز در جنوب زراعتی کشور، باقی در سراسر جامعه در محیط‌های

کارگری، روشنفکری و نظامی تأمین بود (لو ایجی لونگو -1900) Luigi Longo (1980 عضو هیأت رهبری حزب، معاون سر قوماندانی جبهه متحد آزادی بخش ملی ایتالیا عملاً رهبری تمام نیرو های جبهه را در دست داشت. وی در اپریل ۱۹۴۵ حکم اعدام موسولینی (1883-1945) Mussolini را صادر کرد.)

از جانب دیگر وضع جامعه ایتالیای آن روز نسبت به وضع فعلی کشور ما فلاکت بارتر بود (بیکاری فراگیر، قحطی، تورم پولی سرسام آور و فرار سرمایه). اگر درست بعد از ختم جنگ انتخابات صورت می‌گرفت پیروزی قطعی از آن حزب کمونیست میشد. اما مقامات ایالات متحده علاوه از اینکه هر گونه قیام عمومی دگرگون‌ساز را تهدید به سرکوب کرد تدویر انتخابات را برای بیش از یک سال به تعویق انداخت تا رقیب حزب کمونیست یعنی دموکرات های مسیحی را به کمک کلیسا و بورژوازی ایتالیا، آماده اشتراک در انتخابات کند. اما با آنهم وقتی در ۲ جون ۱۹۴۶ انتخابات پارلمانی صورت گرفت اتحاد کمونیستها- سوسیالیستها ۳۹،۶ فیصد آراء و حزب دموکراتهای مسیحی تنها ۲،۳۵ فیصد آراء را بدست آوردند اما مقامات نظامی امریکایی اجازه ندادند تا اتحاد نیرو های چپ، حکومت را تشکیل دهند. تنها، توگلیاتی **Togliatti Palmiro** (1893- 1964) رهبر حزب کمونیست را در کابینه دموکرات مسیحی جا دادند که بعداً بزودی وی را راندند. و تا انهدام دیوار برلین که پایگاه نظامی ایالات متحده دران کشور مستقر بود، حزب کمونیست هرگز به قدرت دولتی راه نیافت.

مثال دوم- حزب سوسیالیست فرانسه که تا سال ۱۹۶۵ تنها ۱۸% آراء را دارا بود، طرح «اتحاد نیروهای چپ» را در همین سال ارایه کرد. درین زمان حزب کمونیست فرانسه از اعتبار بزرگ سیاسی در بین اقشار زحمتکش بر خوردار بود. هژمونی حزب بر جنبش کارگری کشور کاملاً تأمین بود. اما این حزب نتوانست به موقع خواست جامعه را درک و مطابق آن خود را از قید فورمولهای سنتی (دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب قهر آمیز) آزاد ساخته و به ایجاد جنبش چپ دموکراتیک اقدام ورزد. وقتی خواست از این بُن بست بیرون آید، خیلی دیر شده بود. شعار وحدت نیرو های چپ دیگر به حزب سوسیالیست تعلق داشت. درین اثنا حزب کمونیست در تنگنای عجیبی قرار گرفت، از یک طرف نمیتوانست پیشنهاد اتحاد نیرو های چپ با سرکرده گی حزب سوسیالیست را رد کند زیرا کتله های بزرگ زحمتکشان نا امید شده از وی

روگردان میشدند و از جانب دیگر مجبور بود از حزب سوسیالیست (حزب خرده بورژوازی خیلی کوچکتر از خود) دنباله روی کند.

خلاصه حزب سوسیالیست در سال ۱۹۷۲ موفق شد تا « پروگرام مشترک حکومت » آینده را با حزب کمونیست فرانسه به امضاء برساند. برای رسیدن به این توافقات ، حزب کمونیست این بار زیر فشار مجبور بود مواضع طبقاتی و انقلابی خود را ترک کند. حزب کمونیست در کنگره ۲۷ خویس از « حزب پیشآهنگ طبقه کارگر » به « حزب توده ها؟ » مبدل شد. این امر موجب شد که هزاران عضو حزب از جمله کارگران ، روشنفکران ، نویسندگان ، و فلاسفه نامدار صفوف حزب را ترک کنند. تاآنکه در سال ۱۹۸۱ «اتحاد» به ثمر رسید و فرانسوا میتران (1916-Francois Mitterand (1996) سکرتر اول حزب سوسیالیست ، کاندید «اتحاد» ، درین سال به مقام ریاست جمهوری رسیده در انتخابات پارلمانی سال بعد ، اکثریت در پارلمان هم به «اتحاد» تعلق گرفت. البته کمونیست ها در کابینه راه یافتند اما به مراکز قدرت هرگز دست نیافتند.

بعد ازینکه حزب سوسیالیست مواضع اجتماعی خود را تحکیم بخشیده از همکاری بورژوازی کشور مطمئن شد از تطبیق مواد اساسی « پروگرام مشترک حکومت » سر باز زد. بعد از بحث های داغ روی تطبیق پروگرام ، روی موضع خود ایستاده گی کرد و به حزب کمونیست پاک و ساده جواب داد: در خروجی بازاست.

امضای این توافقنامه ، حزب کمونیست را عملاً «نابود» کرد هم از درون و هم از نگاه اعتبار در بین دنیای کار و کسب آرای مردم که از ۲۱ فیصد به ۴ فیصد سقوط کرد. امروز کمونیستان فرانسه امضای این توافقنامه را « اشتباه تاریخی » مینامند.

مثال سوم- در کشور خودما، وقتی محمد داود بتاریخ ۱۷ جولای ۱۹۷۳ به کمک افسران مترقی کشور دست به کودتا زد ، در آغاز ، در داخل بر عناصر و نیرو های چپ به خصوص جناح پرچم ح.د.خ.ا. و در خارج به اتحاد شوروی تکیه کرد. سال بعد یعنی ۱۹۷۴ سال بحران جهانی نفت بود که در اثر آن یک تعداد کشور های نفت خیز از جمله ایران ، عربستان سعودی و امارات عربی ناگهانی ثروتمند شدند. داود که تا آنزمان در داخل ، با گرد هم آوردن نیروهای سنتی جامعه ، حزب «ملی غورحنگ» خویس را اساس گذاری کرده و در بیرون تکیه گاه مالی یافته بود به ح.د.خ.ا. پیشنهاد کرد تا خود را منحل و به «ملی غورحنگ» بپیوندد. حزب این کار را خیانت به داعیه

زحمتکشان پنداشته پیشنهاد را رد کرد. همان بود که با شتاب، بدون اینکه از نیرو های مترقی کشور کدام خطایی سر زده باشد، از آنها روگردان شده، در صدد دشمنی با ح.د.خ.ا. بر آمد.

این یاد آوری ها بخاطر آنست که نشان دهیم که چشمداشت از دامن ارتجاع و امپریالیزم به خاطر آوردن بهبود در زنده گی زحمتکشان صاف و ساده یک رؤیاست. و هیچ تجربه ای در تاریخ سیاسی جهان دیده نشده است که کدام نیروی مترقی در همکاری با کدام نظام ارتجاعی توانسته باشند در زنده گی زحمتکشان بهبودی بوجود بیاورد. از گرد هم آیی ۱۹ اپریل دریافتیم که مجتمع «نیرو های ملی، دموکراتیک، ترقی خواه...» جز یک معجون در گیر در مجموعه ای از تضاد ها و تناقضات، کتله دیگری نبود زیرا یکی با صراحت اعلام کرد که «ما در اوپوزیسیون با دولت قرار نداریم» یعنی که همین حاکمیت جهادی- مافیایی مورد تأیید شان است. میشود از آنها سوال کرد که پس در مدار نیرو های داد خواه و دموکراتیک چی میکنند؟ دیگری از ملیت پشتون بد میبرد و سومی اصلاً واژه «افغانستان» را نمیخواهد.

در بین همه آنها تنها نهضت فرا گیر دموکراسی و ترقی افغانستان موضعگیری منسجم و نسبتاً چپ داشت. اما نهضت فراگیر از نظر ما با التقاط از یک تجربه معاصر و برمبنای محاسبات معین و گذرای سیاسی تأسیس شده است نی بر مبنای موضعگیری طبقاتی و جهانبینی نیرو های چپ. از همینجاست که موضعگیری های آن در نوسان است و میتواند در هر لحظه تغییر کند. که این خود درجه اعتماد کردن به ثبات مفکوره و سیاست این نهضت را کاهش میدهد.

ما با ذکر این مختصر نشان میدهیم که نهضت فراگیر ترقی و دموکراسی بر اساس کدام مودل تأسیس شده است:

از پی از هم پاشی سوسیالیزم دولتی و عقب زده شدن نیرو های مترقی، رهبران حزب کمونیست ایتالیا هم، در سال ۱۹۹۱ در آخرین کنگره حزب، در شهر ریمینی **Rimini**، حزب کمونیست را منحل اعلان کردند تا حزب جدیدی «مطابق مقتضیات زمان» ایجاد کنند. این کنگره در تاریخ آن حزب بنام کنگره ریمینی یاد میشود. از پی انحلال حزب کمونیست دو حزب جدید سر بلند کردند:

۱: اقلیت اصالت گرا، بحیث وارث حزب کمونیست، متعهد به جهان بینی علمی و داعیه زحمتکشان. که بعداً سایر نیرو های کوچک چپ بنیادی هم به آن پیوستند.

رهبری این بخش را دو شخصیت نامدار حزب سابق ، Sergio Garavini و Armando Cossuta بدست گرفتند.

۲: اکثریتِ دموکراتها ، به رهبری آشیل اوچیتو Achille Occhetto (منشی عمومی حزب کمونیست منحل شده). این بخش سوسیالیزم و کمونیزم را محکوم به شکست دانسته ، مانند بعضی از رهبران حزب ما ، سرمایه داری را «آخر تاریخ» اعلان کرد. آنها خواستند تا عناصر ناراضی از احزاب سنتی و همچنان جنبش های ریفورمیستی: چون رادیکالها (رفورمیستهای لاییک میانه رو) ، ایکولوژیست ها ، فیمینیست ها و کاتولیک ها را بدور حزب جدید گرد آورند.

اما این حزب از همان آغاز ، یک حزبِ همگرا و یک پارچه از آب در نیامد. جناح چپ حزب ، به رهبری پیترو انگراو Pietro Ingrao با وجودیکه معیار های دموکراتیک حزب جدید را میپذیرد اما صرف نظر کردن از تحولات بنیادی جامعه به سود دنیای کار را که رهبری حزب پیشنهاد میکند قبول ندارد.

جناح راست حزب جدید برهبری جورجیو ناپولیتانو Giorgio Napolitano برعکس، اصلاً "واژه «چپ» را روی نام حزب نمیپذیرد. در میان این کشمکشهای جناحی ، رهبر حزب ، آشیل اوچیتو ، با وجودیکه با ۶۸،۷ فیصد آرای کنگره انتخاب شده بود، نتوانست اوتوریتته خود و مشی سیاسی حزب جدید را تثبیت کند. به این ترتیب حزب دموکرات چپ نتوانست از خود یک هویت روشن ارائه دهد. تاکنون بین رادیکالیسم توده ای، سوسیال دموکراسی تیپِ آلمان و سکندناوی، و نوع احزاب «لیبرال» امریکایی در نوسان است این نوسانات در موضعگیری های حزب باعث شد تا عده زیادی از روشنفکران چپ که بخاطر آوردن تغییرات عمیق در حیات سیاسی جامعه به آن رو آورده بودند، مأیوس شده از آن روگردان شوند.

یک نکته دیگر را که به موضوع بحث ما ارتباط دارد باید روشن سازیم و آن اینکه چرا رهبران حزب کمونیست ایتالیا، در امر انحلال آن حزب از خود اینقدر شتابزده گی نشان دادند ؟

علت آن بود که حزب سوسیالیست ایتالیا (به رهبری Bettino Craxi) که در آنزمان در حاکمیت بود، غرق در فساد و اختلاسِ دارایی های عامه (مانند دولت کرسی)، در

جامعه سخت بد نام شده بود. کمونیست های ایتالیا میدانستند که حزب سوسیالیست در انتخاباتِ زود رسِ آینده هیچگونه شانس ندارند و خود هم زیر تأثیر حوادثِ اروپای شرق مضمحل شده بودند.

بر بُنیاد همین محاسبه حزب جدید را با عجله بوجود آوردند تا آرای حزب سوسیالیست را از آن خود بسازند.

اتفاقاً به تاریخ ۱۷ فبروری ۱۹۹۲ یکی از شخصیت های سوسیالیست به اسم ماریو چیزا Mario Chisa (رییس شبکه آسایشگاه ها برای متقاعدین) در اثنای اخذ رشوه از یک موسسه ساختمانی «دست در جوال» گیر آمده، دستگیر شد. این حادثه آغاز برپادی حزب سوسیالیست ایتالیا بود زیرا دستگاه قضایی کشور بزودی دریافت که این واقعه یک واقعه منحصر به فرد نی بل که یک سیستم تعمیم یافته در بین حاکمیت است.

در نتیجه تحقیقات، پنجاه تن از نمایندگان پارلمان، پنج تن از وزیران و شخص کراکسی Craxi زیر تعقیب قضایی قرار گرفتند که در نتیجه حزب سوسیا لیست نابود شد و خود کراکسی از کشور فرار کرده به تونس پناه برد.

درین وقت حزب دموکرات چپ به این امید افتاد که محاسباتش درست از آب در آمده و میدان انتخابات در بست، در اختیارش قرار دارد. اما به دیالکتیک مسأله انحلال حزب کمونیست فکر نکرده بود.

دیالکتیک قضیه درین نکته نهفته بود که تمام احزاب ایتالیا (دموکرات های مسیحی، سوسیالیست ها لیبرال ها...) همه بر پایه آنتی کمونیزم استوار بودند. کلیسا، بورژوازی و منابع مرموز مافیایی این احزاب را از لحاظ مالی و کادری به خاطر همین دلیل (آنتی کمونیزم) اکمال میکردند. وقتی حزب کمونیست از بین رفت این احزاب هم به حال خود باقی نماندند. همانطوریکه وقتی یک سیستم توسط دو ستون استوار باشد، اگر یکی از ستون ها درهم بشکند ستون دوم هم سالم نمیماند. بالاخره در اثر انحلال حزب کمونیست ایتالیا تمام احزاب سنتی ورشکست شدند و جریان های سیاسی جدید و نو ظهور جای شان را اشغال کردند. و حزب دموکرات چپ به آن مقاصدی که میخواست دست نیافت. در اینجا به وضاحت دیده میشود که نهضت فرا گیر با همان عجله با نمونه گیری از روی حزب دموکرات چپ ایتالیا تأسیس شده است زیرا مشابهت های خیره کننده ای میان هر دو وجود دارند:

- عدم وجود اتورینه رهبری،
- ظهور نوسانات مقطعی در موضعگیری های سیاسی (نوسانات در سفارشیهای محترم سلطان علی کشتمند)،
- انتخاب خاستگاه های نامتجانس اجتماعی،
- عدم اشتراک و گوشه گیری روشنفکران چپ در فعالیت ها،
- عدم موافقت و وجود کشیده گی میان هیأت رهبری از جمله روی ساختار دولتی (مرکزی-فدرالی)،
- پندار استفاده از خلی سیاسی گویا موجود،
- پندار مرگ زود رس حاکمیت (در نتیجه تعمیم فساد اداری و اختلاس کمکهای بین المللی) و چشمداشت به اشتراک در حاکمیت زود رس بعدی.
- خلاصه، از نظر ما هیأت رهبری نهضت فراگیر ترقی و دموکراسی افغانستان چنین محاسبه سیاسی کرده است که:
- اولاً قطعات نظامی امریکا برای مدت طولانی در کشور ما، ماند نیست و ایالات متحده در اعمار دوباره کشور سهم میگیرد؛
- ثانیاً از یکطرف ایالات متحده با احزاب اسلام گرا سر سازگاری ندارد و از جانب دیگر هم این احزاب (تباری- مذهبی) ظرفیت اکمال کادر های علمی، فنی و فرهنگی ایکه بتواند نیاز باز سازی کشور را بر آورده سازد، ندارند؛
- سوم - و مهمتر از همه - اینکه فضای سیاسی کشور برای یک حزب لاییک دارای تجارب حکومت داری و کادر های فراوان علمی - تخنیکی و فرهنگی، کاملاً خالیست. بناءً منطقاً ایالات متحده باید اجازه بدهد تا چنین یک حزب (نهضت) که موجود و آماده خدمت است شامل وضعیت سیاسی کشور شود. به خصوص که رهبری این حزب (نهضت) با سیاستهای امریکا کاملاً سر موافقت نشان میدهد.
- اما معلوم نیست که چند تن از کادر های چپ رزمنده ح.د.خ.ا. و حزب وطن که در نهضت فراگیر قرار دارند این محاسبه رهبری نهضت را خواهند پذیرفت؟ یعنی سر به اوامر تحقیر آمیز اشغالگران پایین خواهند آورد؟ زمان آنرا نشان خواهد داد.
- نهضت آینده افغانستان به این باور است که زمان التقاط ها، نمونه گیری ها و محاسبات مرموز سیاسی گذشته است. اعضای سابق حزب بیدار تر از آن اند که با بازیهای پشت پرده فریب بخورند. باید به بازیها نقطه ختم گذاشت و با بحث های

شفاف رفیقانه روی واقعیت های عینی جامعه، راه وحدت را جستجو کرد و تا دیر نشده به جنبش مردمی پیوسته آن را رهبری کرد. زیرا جنبش مردمی برای طرد وضع توانفرسای حاکم همین اکنون به اوج خود رسیده است. از دانشمندان، نویسندگان، ژورنالیستان و اهل هنر گرفته تا لشکر گدایان برای بیرون رفت از وضع موجود مبارزه میکنند. همین اکنون اقشار فقیر و زحمتکش کشور به انتظار نیروهای چپ و دادخواه بسر میبرند. هر یکی از ما که از این یا آن کشور به آن سر زمین به خون خفته پا میگذاریم آنها سوال میکنند: شما کجا هستید؟ چرا بر نمیگردید؟ ما به شما نیاز داریم .

ما اطمینان داریم که نیروی مردم نیروی لایزال است و این جنبش مردمی دادخواهانه در آن سرزمین به پیروزی میرسد. اما نشود که روزی بدون سهمگیری یک تعداد ما این پیروزی بدست آید.

نهضت آینده افغانستان امید وار است که « مجمع نیروهای چپ، دموکراتیک، مترقی و صلحخواه» که عنقریب تدویر می یابد زمینه بحث های خرد مندانه و مسوولانه در قبال سرنوشت مردم و وطن باشد.

مأخذ:

منبع استفاده از: J.LA PALOMBARA, Democratie a l`italienne ,Plon, Paris
1995

بر گرفته از شماره ۳۷ سال ۲۰۰۸ نشریه آینده

www.ayenda.org